

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و برزنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

فرستنده: یک هوادار

۶.۲.۱۰

درپورتال وزین "افغانستان آزاد- آزاد افغانستان" چشم به مقاله پرمحتوای دکتور حنان روستانی درمورد طالبان افتاد. لذا حیقم آمد، نوشته ای را که تقریباً دو سال پیش در یکی از ولایات شمال افغانستان به دستم افتاده بود و در همین مورد از زاویه دیگریست، به دسترس خوانندگان تان قرار ندهم. گمان من براینست که درپخش چنین مطالب مهم و رهگشا نیاز به اجازه نویسنده هم نیست، چه چنین مطالبی حق و مال مردم میشوند.

آیا جنگ طالبان یک جنگ مقاومت ملی است؟

درین روزها که ستم امپریالیزم در کشور ما به چشم همگان میخورد و طشت رسوائی تجاوزگران و متحدین شان سرریز کرده، باز با کمال تأسف عده ای اینجا و آنجا به یاد کفن کش سابق افتاده اند و حتی در غرب هوای حمایت از طالبان بر سرشان زده است. طی حدود سه دهه با دریغ و درد که به مراتب شاهد چنین تراژیدی بوده ایم. چنانکه با حاکمیت وحشی جهادی ها برخی از مردم به "نجیب جلال" رضائیت میدادند و با آمدن امارت کور و مستبد طالبان هوای استقرار سلطنت و غیره و غیره بر سرشان میزد. حال بار دیگر تکرار همان تراژیدی است و یکی از دلایلی هم به طور قطع نبودن یک الترناتیف و یا بدیل حاکمیت ملی انقلابی است که توده ها برای تأمین حقوق و آزادی های شان بر آن متکی شوند. ولی چه می توان کرد این بدبختی ما و ملت مظلوم ماست که هر جنایت کاری با رسیدن به قدرت در قدم اول مغزهای اندیشمندان و سینه های پُر از آرزوی بهترین فرزندان این سرزمین را به تیرکین بست و ضربه کاری اش را بر نهادها و ساختارهای مردمی وارد کرد تا مردم ما را از رهبری خردمند و ستادهای کارآ محروم کند. اندک شماری از اندیشمندان دلسوز باقی مانده این سرزمین نیز یا فرسوده شده اند یا عوامل بازدارنده گوناگون سد راه شان شده و آنها را به حاشیه زده است. در نهادهای مردمی ضربت خورده موجود هم انحرافات، درون خوریها و یکی دو کردن های حقیر فردی و گروهی انرژیهای مفید شانرا به ناحق

فرسوده و ضایع میسازد. من امیدوارم اندیشمندان و روشنفکران مترقی و وطن خواه، امم از سالمند و جوان، و نهادهای مردمی ما، با دقت و توجه عمیقتر به ملوک و مردم شان و تمکین به رسالت تاریخی خود بر مشکلات و موانع غلبه کنند و چراغی فرا راه خلق خود شوند تا این خلق مظلوم و دربند کشیده کماکان از چاله به چاه و از چاهی به چاه دیگر نیفتد و بتواند در پرتو دیدی روشن کشور ویران شده اش را سرانجام در مسیر آزادی، آبادی و رفاه رهنمون شده و استوارانه ره پوید.

به نظر من آنچه در رابطه با تائید طالبان در شرایط موجود نقش فریبگر و گمراه کننده را برای عده ای روشنفکر بازی میکند جنگ مسلحانه ایست که طالبان برای رسیدن دوباره به قدرت علیه اداره مستعمراتی موجود افغانستان به راه انداخته اند. برخی ها گمان میبرند که این جنگ گویا "جنگ مقاومت ملی" و "ضد تجاوز" است و این همان نکته حساس افغانها یعنی ضد تجاوزی بودن آنها است که طالبان ماهرانه بر آن انگشت گذاشته اند و نمودند خود آنچه آن نیستند.

با اینحال برخی ها، علی رغم چیز فهمی شان و با حمل عنوان های درشت علمی رسمی، در تائید و تردید این نیرو و یا آن حرکت، انگیزه های قومی، مذهبی، منطقه ئی و یا هم رسیدن به آب و نانی را برای خودشان در نظر دارند، که هدایت چنین افرادی کار حضرت فیل است. ولی از آنجا که بعضاً هم دل سوزانه گمانه زنی هائی میکنند و در توجیه این گمان به نوشته هایی از ستالین و مائوتسه دون استناد میکنند درین یاد داشت کوتاه خواهیم دید که به استناد همان آثار، جنگ طالبان به هیچوجه شرایط یک جنگ **مقاومت ملی** را که بتوان از آن حمایت کرد ندارد.

باری در تحلیل تضادهای جامعه خود به نظرات مختلف برخورد کرده بودیم و پایه تحلیل های مختلف را به بحث گرفته بودیم. در آنجا گفتیم عده ای در تحلیل شان "دشمن عمده را اخوان و تضاد عمده را با فنودالیزم میدانند که هم اکنون به قول آنها بخشی از آن در تقابل و درگیری آشتی ناپذیر با امپریالیزم قرار دارد. ولذا رهنمود این نظر چنین است: برای حل تضاد عمده و دشمن عمده (فنودالیزم و اخوان) باید در همسوئی و همراهی با امریکا عمل کرد و آنرا یاری رساند."

ما این نظر را یکجانبه و انحرافی خواندیم که بخشی از واقعیت را می بیند و بخشهای دیگر واقعیت را نادیده میگیرد و با این یکجانبه نگری در نهایت به **تسلیم طلبی ملی** در می غلند و تجاوز به کشور را توجیه میکند. علاوه بر آن بحث گفتیم که این نظر ماهیت و عملکرد امپریالیزم و زد و بند و همسوئی اش را با فنودالیزم و ارتجاع نادیده میگیرد. تحلیل ما این بوده و هست که **تضاد عمده در کشور ما تضاد خلق افغانستان با امپریالیزم و ارتجاع** است.

این تحلیل از خصلت جامعه ما ناشی میشود. جامعه ما از نظر ساختاری یک جامعه نیمه مستعمره و نیمه فنودالی بود که با تجاوز امپریالیسم به یک جامعه مستعمره، نیمه مستعمره و نیمه فنودالی بدل شده و توسط امپریالیزم و ارتجاع داخلی تحت ظلم و ستم قرار دارد. بناء دشمن اصلی مردم ما امپریالیزم و ارتجاع داخلی است و برای سرکوب و دفع این دشمنان و نجات جامعه، ما به یک انقلاب ملی - دموکراتیک تفکیک ناپذیر نیاز داریم. به قول مائوتسه دون **"اشتباه است اگر تصور شود که انقلاب ملی و انقلاب دموکراتیک دو مرحله کاملاً متمایز انقلاب هستند"**. **انقلاب ما باید علیه سلطه امپریالیزم و ارتجاع داخلی باشد.** ارتجاع داخلی در کشور ما شامل مالکان بزرگ، تاجران دلال وابسته، تکنوکراتهای وابسته به غرب، جنگسالاران، نیروهای بنیادگرای جهادی و طالبی هستند که به تعبیر به حق مائوتسه دون **"هرگونه احساس ملی را از دست داده اند و منافع شان با منافع امپریالیستها درآمیخته است. بدون وجود این خیل میهن فروشان امپریالیسم هرگز به این گستاخی دست به تجاوز نمیزد."** (آثار منتخب، جلد اول، ص ۲۳۴)

هرگز نباید فراموش کنیم که در پهلوی عوامل دیگر، زمینه ساز و خواستار تجاوز شوروی به افغانستان خلقی - پرچمی ها بودند. از یاد مان نرود که پای بدترین نیروهای آدمکش و ویرانگر خارجی، اعم از پاکستانی و ایرانی و عرب و امریکائی و غیر ذالک را همین نیروهای جهادی به افغانستان داخل کردند. طالبان را که به حیث یک سپاه مزدور خود تجاوزگران خارجی برکشور و مردم ما تحمیل نمودند. حاکمیت موجود را هم همه میدانیم که ترسبات دود طیارات B52 امریکائی است. همین ها در مجموع همان ارتجاع داخلی هستند که در سطور بالا آنرا تعریف کردیم و بیگمان دشمنان خلق اند و درسرشت خود همراه و همسو با منافع امپریالیسم و تجاوز. واقعاً هم بدون وجود این خیل میهن فروشان نه سوسیال امپریالیسم، نه امپریالیسم و نه هم ارتجاع جهانی هرگز به این گستاخی دست به تجاوز به کشور ما نمیزدند.

به اساس این تحلیل **امپریالیسم و ارتجاع** در افغانستان اجزای یک جهت تضاد هستند. تصادم اینجا و آنجای شان همان مسأله همگونی و مبارزه اضعاد در درون خود است که ما چنین مبارزه و همگونی را در درون خود نیروهای ارتجاعی و هم در درون خود امپریالیستها و... شاهد بوده هستیم. من در اینجا نمیخواهم آنرا به تکرار به بحث بگیرم. همانگونه که در نظر انحرافی قبلی دیدیم که منافع فئودالیزم و ارتجاع را هم اکنون از امپریالیسم جدا میکند، و به شکل افراطی اش در تقابل هم قرار میدهد، و باز خود درین تقابل جهت امپریالیسم را گرفته به انحراف تسلیم طلبی ملی میغلند؛ نظر دیگری هم که خواهد عکس آنرا انجام بدهد، یعنی تضاد عمده را صرف با امپریالیسم تشخیص دهد و ارتجاع را که خود دلیل و عامل تجاوز به کشور ما و "ساطور خونین امپریالیسم" است از امپریالیسم تفکیک کند و درین تفکیک و تقابل، طرف نیروهای ارتجاعی را به بهانه اینکه گروه هائی از آن علیه تجاوز امپریالیسم میجنگند بگیرد، باز با خلط تضادها به انحراف دیگری که دنباله روی از نیروهای ماورای ارتجاعی است در میغلند.

طرد تجاوز امر نیک و پذیرفتنی است، ملت ما هم در طول تاریخش به این کار شهرت جهانی یافته؛ ولی باکمال تأسف که با عدم توجه به رهبری و ترکیب نیروها در جنبش های ضد تجاوزی هر بار با ریختن خون هزارها و حتی صدها هزار انسان و ویرانی سرزمین ما، محصول این مبارزات را نیروهای ارتجاعی غصب کرده و جامعه ما را در مسیر قهقرائی تراز گذشته سوق دادند. حاصل جنگ های استقلال طلبانه مردم ما را به ضد امپریالیسم متجاوز انگلیس در طول قرن نوزده و اوایل قرن بیستم، به خاطر نبودن نیروی آگاه ملی در رهبری آن، امیر دوست محمد خان، امیر عبدالرحمن خان و نادر خان به غارت بُردند و هر کدام به نحوی ما را دوباره در اسارت خود و اربابان خارجی شان انداختند. دستاورد مقاومت خونین مردم ما علیه سوسیال امپریالیسم شوروی را در اخیر قرن بیستم امپریالیسم امریکا، ارتجاع منطقه و ارتجاع بنیادگرای جهادی - طالبی غصب کرده و چنین روز سیاهی را بر سر ما آورده اند که هر انسان با احساس به حال ما اشک میریزد.

شاید کسی بپرسد که چرا در جنگ مقاومت ضد تجاوز شوروی بدون تدارک و در کنار اخوانیها شرکت کردید؟ شرکت نیروهای ملی و مترقی در جنبش مسلحانه همگانی و خود جوش مردم علیه تجاوز شوروی، بدون تدارک قبلی، موضوعی است که ویژگی های خاص خود را داشت. یاد مان نرود که وقتی در دره صوف، پکتیا، کنر، بامیان، وردک، نیمروز . . . و سرانجام ۲۴ حوت ۱۳۵۷ ش هرات **حرکات خودجوش مسلحانه مردم** بر پا شد، هرگز موجد و رهبری کننده آن نیروهای ارتجاعی اخوانی نبودند. آنها در پیامد های این حرکات و برای غصب ثمرات آن توسط بیگانگان سازماندهی شدند. از همین جاست که یکی از سازمانهای انقلابی شرکت کننده در جنگ (ساما)، با تائید تقدم شعار "آزادی ملی" برخاسته های دیگر در وقت تجاوز، در اولین اعلامیه خود به جنبش

خودجوش مردم هشدار داد و شرایط پیروزی یک جنگ مقاومت ملی و تکامل آنرا به جنبش رهائیبخش خلق برشمرد. "ساما" در اولین اعلامیه خود به قلم شهید مجید چنین بیان کرد که :

" تجارب سرتاسر جامعه بشری و من جمله نیروهای ضد امپریالیستی پارینه خلق ما به بهای خون هزاران فرزند پاکباز این سرزمین مویید این حقیقت است که آزادی ملی بدون دموکراسی واقعی، عدالت اجتماعی و گرایش مترقی جز اسارت نوین و ضیاع خون های ریخته شده پیامدی نداشته نخواهد داشت". (اولین اعلامیه ساما)

خوب دقت کنید! "ساما" به صراحت گفته است که شرکت ما در جنگ فقط به خاطر جنگ و یا حتی صرف برای طرد تجاوز نیست. ما در جنگ ضد تجاوزی که توسط مردم (توجه کنید توسط مردم) به شکل خودجوش آن راه افتاده ضمن اشتراک، رسالت هائی را باید به انجام برسانیم. این رسالتهای عبارتند از **کسب آزادی ملی، تحقق دموکراسی واقعی، تامین عدالت اجتماعی و تثبیت گرایش مترقی** برای جنبش؛ تا بالاخر بتوانیم جنبش مردمی و جنگ مسلحانه را از یک جنبش خودبخودی و یک جنگ یله جار به یک جنبش رهبری شده ای بدل کنیم که بعد از طرد تجاوز و به دست آوردن "آزادی ملی" بتواند به مردم دموکراسی واقعی و عدالت اجتماعی را تأمین کند و جامعه را با گرایش مترقی به سمت تکامل و رفاه رهنمون شود و به رهائی خلق بینجامد.

اما دریغ و درد که دست درازیها **زد و بند امپریالیزم با فنودالیزم و ارتجاع** و گسیل انبارهای سلاح و میلیاردها دالر و هزاران متخصص و جنگجو توسط شان، مانع و سد راه رسیدن ما و مردم ما به این آرمان والا گردید و با تسلط نیروهای امپریالیستی و ارتجاعی بر جنبش ضد تجاوزی مردم ما، آنهمه جانفشانیها و قربانی دادن ها **"جزاسارتی نوین و ضیاع خونهای ریخته شده پیامدی نداشت".**

این پیامد تلخ و جانگداز بر این فهم و برداشت صحه گذاشت که جنبش یله جار را (هرچند توده ئی هم باشد، بدون رهبری سالم، مترقی و توانمند) نیروهای ارتجاعی مسلط برآن، به میل خود به بیراهه عقبماندگی و اسارت نوین سوق میدهند. هرگز نیروهای ملی و مترقی مجاز نیستند به چنین انحرافی تن در دهند چه رسد به اینکه دنباله رو آن شوند. نیروهای مترقی در آن زمان و در متن جنگ مقاومت نه تنها دنباله روی ارتجاع را که علیه تجاوز هم میجنگید نکردند، بلکه از خطر مثلث شوم ذلت و وابستگی (سوسیال امپریالیسم، امپریالیسم و ارتجاع) و انحراف مقاومت، در مقالات و نوشته های متعدد هشدار دادند و دست درازیهای امپریالیزم، ارتجاع منطقه و ارتجاع داخلی را در جنبش مردم محکوم نمودند و عواقب آنرا نیز پیشگویی کردند. (رجوع شود به مقالات ندای آزادی)

نیروهای ملی و مترقی وظیفه دارند که جنبشهای توده ئی را ایجاد و رهبری کنند، و هکذا باید در جنبشهای توده ئی خود جوش هم جهت سمت دهی و رهبری درست آن به سوی "تحقق دموکراسی واقعی، عدالت اجتماعی و گرایش مترقی" شرکت کنند. ولی وقتی جنبشی نه توسط توده ها، بلکه به اساس تضاد منافع امپریالیزم و ارتجاع منطقه توسط ارتجاع وحشی و خونخوار طالبی که زن و مرد بیگناه ما را گردن میزند و سنگسار میکند و تجربه تلخ چندسال قدرتمداری شوم و سیاهش هم پیش روی ماست، با سازماندهی شریترترین و ارتجاعی ترین نیروهای پاکستانی، که دشمنی شانرا هم با مردم افغانستان پنهان نمیکنند، راه افتاده و هدفش از آغاز پیدایش تأمین منافع اربابان رنگارنگ ارتجاعی و امپریالیستی است، ما هرگز حق نداریم مویید و بدتر از آن دنباله رو آن شویم. دنباله رو از آن جهت که چون نیروی قابل حساب و موثری در جنگ نیستیم و توان سمت دهی و رهبری آنرا نداریم، که حتی به پای خود هم نمیتوانیم بایستیم، لذا به دنباله رو طالب بدل میشویم. درحالیکه در جنگ ضد تجاوز شوروی چپها جبهات مسلح مستقل، نیمه مستقل و پوششی داشتند که حتی در برخی از جبهات پوششی هم به خاطر نقش برجسته رفقای چپ، جبهه را به چپها نسبت میدادند.

به طور یقین میتوان گفت که در نتیجه وحشت و بمباردمان امپریالیزم، فشار اقتصادی و تحمیل رقتبار جناح جنگ سالار جهادی، اختلافات قومی و لسانی و اغواگریهای مذهبی . . . عده ای از مردم مظلوم ما هم دنبال طالبان افتاده اند. با اینحال وقتی ماهیت رهبری و عمق ارتجاعی و وابستگی حرکت طالبان به ما روشن است، ما حق نداریم با دنباله روی پوپولیستی یا عامی گرایانه، فقط به دلیل حضور عده ای از مردم نا آگاه و فریب خورده درین حرکت، آنرا تأیید کنیم. به عکس در پهلوی افشای ماهیت امپریالیزم و تجاوز آن به کشور ما، باید با افشای ماهیت ضد مردمی و ماورای ارتجاعی طالب به این عده مردم حالی بسازیم که قربانی سفیهانه مقاصد شوم طالبان و اربابان شان نشوند. آنچنانکه "ساما" بعد از خروج روسها در جنگ قدرت بین خلقی - پرچمیها و اخوانی ها کرد و مردم را از شرکت در آن مانع میشد. (رجوع شود به مقالات ندای آزادی)

تکرار میکنم ما وظیفه داریم و باید همچنانکه علیه تجاوز، غارت و کشتار امپریالیزم و متحدین داخلی اش یعنی اداره مستعمراتی کرزی و شرکاء مبارزه میکنیم، ماهیت پلید و ارتجاعی طالب و دستان پُشت پرده ای که آنرا یاری میکند، وحشت و بربریت طالبی و دورنمای حاکمیت دوباره آنرا نیز به مردم افشاء کنیم و علیه آن موضع بگیریم. ما باید به مردم حالی بسازیم که نباید به تکرار خود را از چاهی به چاه دیگری بیندازند. ما باید به مردم بفهمانیم که با حاکمیت دوباره طالب هیچ نیرویی قادر نیست برای مدت‌های مدیدی جلو سیر قهقرائی جامعه و وحشت و بربریت طالبی را که خیلی بدتر از دور گذشته خواهد بود؛ بگیرد. طالبان که باری شکست خورده اند و مردم از آنها حمایت نکرده اند با رسیدن دوباره به قدرت چون مار زخمی زهر شانرا به طور کامل بر بدنه بی دفاع و بی پناه مردم تحت سیطره خود خالی خواهند کرد. آنها بیگمان جامعه ما را قرنهای دیگر به عقب پرت خواهند نمود.

ازین بحث چنین نتیجه نشود که ما با نفی طالبان گویا مؤید وضع موجود هستیم. هرگز و به هیچ وجه چنین نیست. ولی در بین دشمنان تشخیص (و نه تأیید) بد و بدتر معمول است آنچنانکه مارکس هم بورژوازی را نسبت به اشرافیت فنودالی پیشرفته تر میدانست و لنین و مائوتسه دون و دیگران هم سطح رشد، عقبماندگی، درندگی، وحشت و . . . دشمنان رنگارنگ را شرح داده اند و بدتر از بد را مشخص کرده اند تا با هریک به شیوه مقتضی مبارزه شود. **ما حاکمیت موجود را زانیده تجاوز میدانیم و از نظر ما هرگونه همراهی و همسویی با آن نیز، چه در شرکت به مقامات عالیه ارکان دولت باشد و چه در فرار گرفتن در NGO های ملیونر، همراهی با تجاوز است. به عکس ما به طرد کامل تجاوز و زانیده اش باور داریم و در جهت تحقق این آرمان و استقرار نظام مبتنی بر منافع ستمکش ترین طبقات جامعه خود مبارزه میکنیم. و اما باید مشخص بسازیم که متحدین نبرد ضد تجاوزی ما کیانند؟ و چه نوع جنبشی "جنبش مقاومت ملی" است؟**

درینجا میخواهم برای روشن شدن نحوه اتحاد و یا همسویی در جنگ ضد تجاوزی با نیروهای دیگر و شرایطی که انقلابیون در چنین همگامی و همسویی یا این "جبهه متحد" باید مشخص و ارائه کنند چند موردی از تجارب تاریخ را یاد دهانی کنم. تا ببینیم که شرایط یک جنبش مقاومت ملی چیست؟

مائوتسه دون در ارتباط دموکراسی و مقاومت در برابر ژاپن میگوید:

"...مبارزه به خاطر دموکراسی عیناً به معنی مبارزه به خاطر مقاومت است. مقاومت و دموکراسی متقابلاً شرط یکدیگراند، درست همانطور که مقاومت و صلح داخلی و یا دموکراسی و صلح داخلی شرط یکدیگر اند. دموکراسی ضامن مقاومت است و مقاومت میتواند برای رشد جنبش به خاطر دموکراسی شرایط مساعدی ایجاد نماید. (آثار

منتخب مائو، فارسی، جلد ۱، ص ۴۴۰)

این اصل هم اکنون در افغانستان شدیداً قابل تأکید است. آیا طالبان حاضراند حد اقل دموکراسی را رعایت نموده جز خود نیروی دیگری را با حفظ هویت و تشکیلاتش حتی در جبهه جنگ ضد تجاوزی در کنار خود بپذیرند؟ آیا طالبان حاضرند ابتدائی ترین اصول دموکراتیک در جبهه متحد ضد تجاوزی را که همانا به رسمیت شناختن هویت و حق دموکراتیک تمام نیروهای ضد تجاوزی، عدم وابستگی به امپریالیسم و یا نیروی خارجی دیگر، احترام به عقاید نیروهای همراه و تأمین آزادی و حقوق مردم است مراعات کنند؟ آیا طالبان حاضر اند با نیروی سازمان یافته مسلح دیگری در کنار خود با صلح و وحدت زندگی کنند؟ من که چنین تصویری را هم نمیتوانم بکنم. بناءً نمیدانم نیروی و یا کسی که خواهد در جبهه ضد تجاوز با طالبان همراهی کند چه شرایطی را در نظر باید بگیرد و طالبان چه چیزی را از دیگران می پذیرند؟

جنگی را که اکنون طالبان به راه انداخته اند، اگر بپذیریم که جنگ مقاومت و ضد تجاوز هم است (که پذیرش آن دشوار است) چون جنگ توده ها نیست و هیچ حق و سهمی به مردم و یا نیروهای مردمی قابل نیست، محکوم به شکست است. هرکسی هم که خواهد با این جنگ همراهی کند باید تمام شرایط و دساتیر طالبان را بپذیرد یعنی **طالب** شود. بناءً این جنگ را نمیتوان "جنگ مقاومت ملی" نامید.

مائوتسه دون میگوید:

"جنگ مقاومت قسمی، که صرفاً به وسیله دولت (در افغانستان به وسیله طالبان) انجام میگردد و توده های مردم در آن شرکت ندارند، قطعاً به شکست می انجامد. زیرا که جنگ مذکور جنگ انقلابی ملی به معنای کامل آن به شمار نمیرود، زیرا که جنگ مذکور جنگ توده ها نیست . . ."

در جنگ انقلابی ملی به معنای کامل آن یا جنگ مقاومت همگانی باید برنامه ده ماده ای برای مقاومت در برابر ژاپن و به خاطر نجات میهن را که حزب کمونیست مطرح کرده است، عملی ساخت."
(جلد دوم آثار صدرمائو، فارسی، ص ۸۶)

(برای مطالعه برنامه ده ماده ئی حزب کمونیست رجوع کنید به جلد دوم آثار صدرمائو، ص ۳۲ تا ۳۶).

توجه میکنید که حتی جنگی را که دولت گومیندان با ارتش چندصد هزار نفری اش **علیه ژاپن** راه انداخته چون **پشتوانه مردمی و برنامه دموکراتیک ندارد**، مائوتسه دون آنرا جنگ انقلابی ملی نمی خواند و شکست آنرا پیش بینی میکند. و فقط جنگی را ملی و انقلابی و قابل تائید و پشتیبانی میداند که در آن توده های وسیع شرکت داده شوند و برنامه دموکراتیک برای تأمین حقوق و آزادی های مردم و نیروهای سیاسی داشته باشد. جنگ ضد تجاوز شوروی جنگ توده ها بود. ما میخواستیم با اشتراک در جنگ برایش برنامه دموکراتیک ببریم و آنرا جهت مترقی بدیم و چون درینکار موفق نشدیم جنگ توده ها توسط نیروهای مسلط ارتجاعی به بیراهه برده شد.

حال کدام یک از این شرایط را طالبان، با ستیزه ای که گاهگاهی واقعاً وحشیانه است (مانند گردن زدن خبرنگاران و یا کارمندان مین پاکی و یا طبی)، دارند که بتوان آنها را نیروی مقاومت ملی و جنگ شانرا جنگ انقلابی ملی خواند و تائید کرد. طالبان نه از حمایت توده های وسیع بر خورداراند و نه هم با دموکراسی و حق مردم سازگار. مائوتسه دون هدف سیاسی یک جنگ انقلابی ملی را چنین تعریف میکند:

"هدف سیاسی جنگ مقاومت ضد ژاپنی . . . عبارتست از بیرون راندن امپریالیستهای ژاپن و ایجاد چینی نوین که در آن آزادی و برابری حکمفرما باشد". (جلد دوم آثار مائو ، ص ۲۳۲)

درینجا به وضاحت میبینیم که مائوتسه دون "بیرون راندن امپریالیستهای ژاپن **و ایجاد چین نوینی** را که در آن آزادی و برابری حکمفرما باشد" اجزای یک هدف سیاسی میداند که لازم و ملزوم یکدیگرند. آیا میتوان تصور کرد

که تحت رهبری طالبان، اگر امپریالیست‌های متجاوز از افغانستان بیرون هم رانده شوند، افغانستان نوینی که در آن آزادی و برابری حکمفرما باشد ایجاد میشود؟ هرگز! هرگز! و هرگز! چنین چیزی خیال است و محال .

ما با در نظر داشت تجارب خونین گذشته خود و داشتن تلی از شهدای انقلابی و مردمی و نتیجه تلخ رهبری های ارتجاعی برجیش های گذشته نباید صرف با احساسات ضد تجاوزی به قضایا برخورد کنیم. پس ازین باید در شرکت به هر جنگ و جنبشی روی وحدت به عنوان یک نیروی مستقل با حفظ هویت ایدئولوژی و تشکیلات خود و تأکید بر آزادی و دموکراسی برای مردم و ترقی جامعه، عمل کنیم و از هیچ یک از این شرایط گذشت نکنیم. ما در جنگ صرف برای جنگیدن شرکت نمیکنیم. مائوتسه دون درین رابطه نیز رهنمود شایسته ای دارد.

"جنگ مقاومت، وحدت و ترقی . . . مجموعه واحدی را تشکیل میدهد و از هیچ یک از آنها نمیتوان صرف نظر کرد. چنانچه تکیه بر روی جنگ مقاومت، نه بر روی وحدت و ترقی گذاشته شود، چنین "جنگ مقاومت" نه استوار خواهد بود و نه پایدار. بدون برنامه ای برای وحدت و ترقی، جنگ مقاومت دیر یا زود به تسلیم طلبی میگرداید و یا به شکست می انجامد. ما کمونیستها برآنیم که این سه اصل باید مجموعه واحدی را تشکیل دهد". (جلد دوم آثار صدرمانو ، ص ۶۰۷)

و یا **"بدون وحدت و ترقی "جنگ مقاومت" جز سخنی توخالی و پیروزی مقاومت علیه ژاپن جز امیدی عبث نخواهد بود".** (همانجا ص ۶۰۸)

واقعاً چنین است و تجربه تلخ ما نیز بر آن صحنه گذاشته است. ما که بنا بر عوامل بازدارنده داخلی و خارجی نتوانستیم در جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیسم شوروی اصل وحدت و ترقی را نیز شامل جنگ مقاومت بسازیم، با طرد تجاوز، جنبش مقاومت تسلیم خواسته های امپریالیسم و ارتجاع شد و مصیبت های کنونی پیامد آنست. هرگاه کسی باز بیاید و زیر نام مقاومت علیه اشغال امریکا، تسلط و سیطره "آی اس آی" پاکستان و مولوی فضل الرحمان و بن لادن و ملا عمر را بر ما و مردم ما تحمیل کند، چنین مقاومتی واقعاً "سخن توخالی" و حتی فاجعه است و با چنین متحدینی امید به آزادی امیدی عبث خواهد بود.

تکرار تجربه تلخ پارینه، دیگر اشتباه به حساب نمی آید و ما نباید نا خواسته و ناسنجیده در جایگاهی قرار بگیریم که هرگز شایسته ما نیست. مقاومت علیه اشغال امریکا و متحدین جهانی و منطقه ئی اش حق و وظیفه ما و مردم ما است که باید با آگاهی و بسیج مردم و پیوند زدن شان با نیروهای واقعا آزادیخواه و مردمی، با تدوین و تحقق برنامه آزادیخواهانه و مترقی جهت رهایی کامل ملک و مردم ما تدارک دیده شود و کلیه نیروهای ملی و مترقی باید صادقانه و بیدریغ برای آن کار و عمل کنند.

شاید دوستانی از ستالین نقل قول بیاورند که گفته بود:

"مبارزه امیرافغان برای استقلال افغانستان با وجود نظریه سلطنت طلبی او و اعوان و انصارش از نظر عینی مبارزه انقلابی است زیرا این مبارزه امپریالیسم را ضعیف و قوایش را تجزیه کرده و آنرا از ریشه متزلزل میسازد . . ."

(ستالین ، راجع به اصول لنینیسم ، ص ۸۶)

جا دارد که در همین جا و از همان اثر ابتداء نقل قول دیگری بیاوریم که ستالین میگوید :

"مسئله ملی طی بیست سال اخیر در معرض یک سلسله تغییرات بسیار مهم قرار گرفت. مسأله ملی در دوره بین الملل دوم و مسأله ملی در دوره لنینیسم ابدأ باهم یکی نیست. این دو نه فقط از حیث حجم و کمیت بلکه از نظر جنبه داخلی خویش نیز با یکدیگر عمیقاً متضاد اند". (همان اثر ص ۸۰)

برخورد دیالکتیکی و واقعیت های عینی حکم میکند که بگوئیم طی این حدود بیش از ۸۰ سالی که از آن نوشته ستالین گذشته است نیز در مسأله ملی تغییراتی آمده که نمیتوان از کنار آن به سادگی گذشت و با ذکر همان نقل قول اکتفاء کرد. در زمان ستالین از جنبش های ملی مستعمرات که به ضد تسلط امپریالیسم عمدتاً به رهبری بورژوازی ملی کشورهای مستعمره راه می افتاد حمایت میشد. و این امری اصولی و مترقی بود، چه، امپریالیسم و استعمار با تکیه به نیروهای ارتجاعی (عمدتاً اشرافیت فئودالی) ملت هارا در بند میکشیدند. و نیروهای استقلال طلب که **عمدتاً بورژوازی ملی** در رأس آن بود جهت پاره کردن این بندهای استعماری و تضعیف حلقه امپریالیسم جنبشهای ملی استقلال طلبانه را راه میانداختند.

در همین کشور افغانستان، آن زمان امپریالیسم انگلیس در زد و بند با ارتجاعی ترین فئودالان و روحانیون مرتجع میکوشید کشورما را زیر سیطره خود داشته باشد. درحالیکه امان الله خان و یارانش (وبه قول ستالین اعوان وانصارش) که در تاریخ ما به نام مشروطه خواهان دوم لقب گرفته اند و دولت مُستعجل شان نیز دولت مشروطه خوانده میشود، نمایندگان بورژوازی پیشروتر به حساب میآمدند و برنامه های شان تا **آزمان مترقی ترین و دموکرات ترین برنامه طرح شده در کشورما شمرده میشد** و جنبش ضد تجاوزی شان **از حمایت اکثریت قاطع مردم** کشور برخوردار بوده **وبه هیچ اجنبی وابسته نبود**. بنابراین حق داشت که مورد تائید هر نیروی مترقی در سطح ملی و بین المللی قرار بگیرد. تاریخ گواه است که ضربه آن جنبش بر امپریالیسم انگلیس آنقدر کاری بود که انگلیس دیگر هرگز نتوانست مستقیماً خود وارد رویارویی با مردم افغانستان شود. ستالین و بلشویک ها این جنبه مترقی و مردمی را میدیدند و باید از آن حمایت میکردند. بگذریم ازینکه در شرایط آن روز مقایسه این جنبش ضد امپریالیستی با سوسیال دموکراتهای اروپائی که در سطح حمایت از امپریالیسم خودی سقوط کرده بودند چقدر ضروری و به نفع جنبشهای ملی و مترقی آنروز بوده است.

ولی از جنگ جهانی دوم به بعد دیگر بورژوازی ملی، مستقل و پیشرو امکان رشد نیافته و جای آنرا عمدتاً بورژوازی وابسته به امپریالیسم یا کمپرادور گرفته است که اگر هم با یک جناح امپریالیسم تقابل کند به جناح دیگر وابستگی مطلق دارد. و هرگاه که در رأس جنبشی قرار گرفته، آنرا به امپریالیسم مربوطه خود تسلیم داده است. نمونه آنرا در بسیاری از نقاط جهان و به ویژه در کشورهای اروپای شرقی و شوروی سابق به وضاحت میتوان دید که چگونه زیر نام استقلال خواهی به دنباله روان مطیع امپریالیسم بدل گشته اند. قابل تذکر است که در شرایط امروز همه شاهدیم که امپریالیسم و کمپرادوریزم وابسته به آن در پیوند با نیروهای ارتجاعی بومی و جهانی برای در بند کشیدن خلق ها مشترک عمل میکنند. به همین اساس است که **نیروهای ارتجاعی کشور ما، من جمله طالب با هزاران رشته و با سرشت و سرنوشت به امپریالیستهای متعدد و متحدین مرتجع منطقه نی شان وابسته اند.** و به هیچ صورت نمیشود آنرا با جنبش استقلال طلبانه امان اله خان و یارانش مقایسه کرد. و یا آنرا جنبش "مقاومت ملی" نام نهاد و تائید کرد.

بد نیست در ارتباط با ماهیت جنبشهای ملی و شرایط و نحوه حمایت از آنها گفته دیگری را از همان کتاب ستالین بیاوریم.

"مسأله ملی قسمتی از مسأله عمومی انقلاب پرولتاریا، قسمتی از دیکتاتوری پرولتاریا است.

"مسأله بدین قرار است که آیا امکان های انقلابی که در بطون نهضت آزادی خواهانه انقلابی ممالک مظلوم نهفته است، اکنون به انتها رسیده است یا نه و اگر نرسیده آیا امید و اساسی وجود دارد که بتوان ازین امکاناتها

برای انقلاب پرولتاریا استفاده نمود و کشورهای غیرمستقل و مستعمره را از ذخیره بورژوازی امپریالیستی به

ذخیره پرولتاریای انقلابی و به متفق وی تبدیل نمود؟

"ازینجاست لزوم کمک، آنهم کمک قطعی و جدی پرولتاریای "ملل راقیه" به نهضت آزادیخواهانه ملل مظلوم و غیر مستقل .

معنی آن این نیست که پرولتاریا باید با هر قسم نهضت ملی یعنی در همه جا و همیشه و در تمام موارد به

خصوص کمک نماید."

(ستالین ، راجع به اصول لنینیسم ص ۸۳ و ۸۴)

(تاکید روی کلمات همه جا از من است - نگارنده) .

این نقل قول طولانی، به ویژه آن نکاتی که من روی آن تاکید کرده ام به وضاحت روشن میسازد که هر جنبش، ولو که ظاهر ضد تجاوز هم داشته باشد، جنبش ملی و ضد امپریالیستی نیست که پرولتاریا و نیروهای مترقی ملزم به حمایت از آن باشند. جنبش آزادیخواهانه و ضد امپریالیستی باید کشور مستعمره را از ذخیره بورژوازی امپریالیستی و ارتجاع وابسته به آن رهانیده، تاکید میکنم باید کشور مستعمره را از ذخیره بورژوازی امپریالیستی و ارتجاع وابسته به آن رهانیده و به ذخیره پرولتاریای انقلابی و متفق وی تبدیل نماید. چنین جنبشی را که هدفش فراتر از "استقلال"، به آزادی ملی و رهایی خلق می انجامد، نه تنها باید حمایت کرد بلکه در ایجاد، تکامل و به پیروزی رساندن آن تا سرحد قربانی هم عمل باید کرد. ولی جنبش طالبان افغانستان و متحدین پاکستانی شان شقی ترین دشمن انقلاب، پرولتاریا و نیروهای مترقی هستند که هرگز هیچ امیدی به همراهی و همسوئی شان با پرولتاریا و در نتیجه با سازمانهای پرولتری و مترقی نیست. چه رسد به اینکه بتوان به همراهی و کمک طالب، و بدتر از آن تحت رهبری طالب، افغانستان مستعمره را از ذخیره امپریالیسم و ارتجاع به ذخیره پرولتاریا و متفق وی بدل نمود. این محال است و محال است و محال. با این حال به تکرار یاد آور میشوم، ما هم اکنون درکشور اشغال شده خود وظیفه داریم برای آگاهی مردم در بسیج شان جهت دفع تجاوز کار کنیم. به همین نحو باید برای جلوگیری از گوشت دم توپ ساختن مردم توسط طالب و یا هر نیروی ارتجاعی و امپریالیستی دیگر کار کنیم. ما باید با حوصله مندی برای تدارک و برپایی سازمان یافته یک جنگ توده ئی طولانی مترقی ضد تجاوزی و ضد ارتجاعی کمر همت ببندیم و بکوشیم از سازماندهی خود و نیروهای مردمی تا به آگاهی و سازماندهی آگاهانه توده ها تکامل کنیم. این امر چنانکه عده ای در شرایط امروز و در برابر سلاح و تکنیک پیشرفته امپریالیسم ناممکن میدانند، ناممکن نیست، مردم دلاور و رزمنده عراق امروز با اثبات بخشی از این امکان جهان رابه حیرت فرو برده اند و مردم رزمنده و دلاور ما نیز فردا همین کار را خواهند کرد. و اما همین اکنون، ضمن آن تدارک، میتوانیم از جنبشها و حرکات توده ای مثل اعتصابات، تظاهرات و عکس العمل های مردمی در سرتاسر کشور حمایت بیدریغ و فعال کنیم و با شرح عوامل و ریشه های پرابلمهای جامعه مستعمره خود، که بیشک در وجود امپریالیسم و ارتجاع نهفته است، آن حرکات را حتی الامکان ماهیت ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی بدهیم. خود ما نیز در ایجاد چنین جنبش های توده ئی بکوشیم. ما باید با حوصله مندی و وظیفه اساسی مانرا که تدارک سه سلاح مبارزه خلق متناسب با ایجابات زمان و سطح تکامل امروزی است به انجام برسانیم. اعتقاد به اصل ستراتیژی جنگ توده ئی طولانی بدان معنا نیست ، که می شود بیگدار به آب زد چه هم اکنون ما به آن مرحله از رشد تشکیلاتی، سیاسی و نظامی نیستیم که مبارزه مسلحانه شکل عمده مبارزه مارا بسازد و ما در انجام این وظیفه عمده ناگزیر به همراهی و حتی دنباله روی طالب شویم. به اصطلاح "حزب کمونیست(مائوئیست)" وطنی ما، که موجودیت شانرا باید در انترنیت جستجو کرد، در شرایط کنونی

با تشخیص و عمده سازی مبارزه مسلحانه در ورق پاره برنامه حزبی شان که ملهم از سیاستهای آی اس آی پاکستان یعنی آفریدگار طالب میباشد به جَفَنگ گونی پرداخته؛ جنبش را به همسویی انقیاد طلبانه با طالب فرا میخواند. ورنه هرکسی میداند که این به اصطلاح حزب کمونیست حتی قدرت بسیج یک تجمع اعتراضی ده نفری را در داخل و یا خارج کشور ندارد، چه رسد به بسیج مسلحانه. هم اکنون لاف و پیتاق گوئیهای شان دامن شانرا گرفته و آنها را با سؤال های اعضاء، انشعاب ها و بحران عمیق تشکیلاتی و سیاسی مواجه ساخته است. حتی اعضاء انشعابی شان طی قطعنامه ای که در نشست ۲۴ دسامبر ۲۰۰۷ خود صادر و آنرا در سایت "پیام آزادی" نشر کرده اند "حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان" را متهم به وابستگی به NED که به قول آنها یکی از نهادهای مربوط به "سی آی ای" است میکنند و ادعا دارند که این حزب غرق NGO بازی و آلوده به گرفتن ملیونها دلار از امپریالیستهای متجاوز به کشور ما است. در بخشی از جنبش جهانی (R.I.M یا جا) هم که بالای و پیتاق و دروغپردازی جایی یافته بود اکنون دیگری اعتبار گشته است و کسی حرفش را باور نمیکند. خود "جا" هم با داشتن چنین اعضائی مثل حزب انترنتی "کمونیست (مائونیست) افغانستان" تا مرز انحلال رسیده است، ولی اعضاء سالم آن عمدتاً به کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست- لنینیست (IC) پیوسته اند. این جمع بین المللی مارکسیست - لنینیست ها (IC)، که به اساس اسناد منتشر شده شان سازمان مارکسیست - لنینیستهای افغانستان (MLOA) نیز از اعضاء سابقه دار آنست، تاحال نهمین کنفرانس خود را با شرکت ده ها حزب و سازمان از چهار قاره جهان از سر گذرانده و در پی تدارک دهمین کنفرانس احزاب و سازمان های مارکسیست - لنینیست جهان است.

از این بحث که در اینجا بگذریم یاد آور میشویم که یک شکل مبارزه زمانی عمده میشود که متناسب با نیاز زمان و سطح تکامل کار، اشکال دیگر مبارزاتی را در خدمت خود بگیرد و کارسازترین، ضروری ترین و مناسبترین شکل مبارزه در همان مقطع باشد. ابزار و ساختارهای لازم اجرائی آن آماده شود و نیروی انقلابی هم بتواند و باید آن شکل مبارزه را بهتر از شکلهای دیگر در دستور کار و عملش قرار داده و به پیش ببرد. ما، و کلاً نیروهای چپی که از نظر استراتژیک به جنگ توده ئی طولانی باورمند هستیم، متأسفانه در چنین شرایطی نیستیم و نمیتوانیم هم اکنون مبارزه مسلحانه را راه بیندازیم چه رسد به اینکه آنرا شکل عمده مبارزه قرار بدهیم. انجام وظایف انقلابی، آنچنانکه "طالبان مائونیست" ما میپندارند، مانند ادای نماز نیستند که تحت هرگونه شرایطی باید به جا آورده شوند. تکرار طوطی و ارکلمات پرطمطراق هم دردی را دوا نمیکند.

ما در انجام وظایف انقلابی باید تحلیل مشخص از اوضاع مشخص داشته باشیم. و درین تحلیل باید واقعبینی انقلابی داشته باشیم. نخست خود و توانمندی خود را در متن شرایط موجود در نظر بگیریم و ببینیم که چه هستیم و چه کرده میتوانیم. از آرزوی "چه باید کرد؟" تا واقعیت "چه میتوان کرد؟" همیشه تفاوت هائی وجود دارد که رفع و دفع این تفاوت ها پروسه مبارزاتی گاهی طولانی را ایجاب میکند. مارکسیست - لنینیستها با ریا لیزم انقلابی شان از آنچه میتوان کرد شروع میکنند و بنا را بر آن میگذارند تا با کار و پیکار خستگی ناپذیرشان به آرزوی "چه باید کرد؟" برسند. آنچنانکه لنین، ستالین، مائوتسه تونگ و... کردند.

من امیدوارم در نتیجه کار و پیکار انقلابی درست، اصولی و پیگیر بازروزی بتوانیم به خواست قلبی همه میهن پرستان و در رأس آنها رفقای خودمان پاسخ به جا، منطقی و کارآ بدهیم و به همراهی خلق ما غرض مسلسلهای مان متجاوزین و متحدین مرتجع شانرا نشانه بگیرد و با طرد کامل شان از کشور و جامعه خود شاهد پیروزی خلق مظلوم و بلاکشیده خود باشیم که در کشور و جامعه آزاد، آباد، مرفه، مترقی و عادلانه زندگی میکند. به امید آنروز.

پایان